لبخند ک

تلافی

توپه داشت دنبال پا می گشت، پرسیدند:
«چه کارش داری؟»
گفت:«به من لگد زده، من هم می خواهم
او را بزنم!»

مهشید اژده فر

هدیه

آدم برفی می خواست با
خرگوش دوست شود، دماغ
هویجی اش را به او هدیه داد.

مهری ماهوتی

آرزو

دوچرخه به دوستش گفت:«می دانی
وقتی بزرگ شدم می‌خواهم چی بشوم؟"
دوستش گفت:« نه، چی؟»
دوچرخه گفت:«بزرگ که شدم، موتور
می شوم!»

مجید راستی

دعوا

مگسه، بچّه اش را دعوا کرد
و گفت:«دیگه نبینم پایت را
بگذاری توی جاهای تمیز!»

شکوه قاسم نیا

عروسی

مداد سیاه می خواست برود عروسی،
به مداد قرمز گفت:« لباست را به من
قرض می دهی؟»

لاله جعفری

زنبور

مامان گفت:« این که می‌بینی،
زنبورِعسله!»
پسر کوچولو گفت:«پس
زنبورِ مُرّبا کو؟»

طاهره خردورر

موشکولو

شهرام شفیعی
تصویرگر: سید میثم موسوی

تخم مرغ

موشکولو به خانم همسایه گفت:« می شود چند تا تخم مرغ
به ما قرض بدهید؟»
خانم، یک کاسه آورد و گفت:« الان این کاسه را برایت پر
از تخم مرغ می کنم.»
موشکولو فوری گفت:« نه...من خیلی تخم مرغ
دوست دارم، می‌شودآن کامیون را که بیرون
است، پر از تخم مرغ کنید؟»

بوی بد

موشکولو به حمّام نرفته بود. به خاطر همین، بوی بد می داد.
موشکولو گفت:« با این بوی بد، چه جوری بروم مدرسه؟»
می دانید موشکولو چه کار کرد؟ او قورمه سبزی را با
خودش به مدرسه برد تا بوی خوب
بدهد!

شربت

مامان می خواست به موشکولو شربت سرما خوردگی بدهد.
موشکولو گریه کرد و گفت: « این تلخ است...من نمی خورم!»
مامان گفت: «نه، خیلی هم شیرین است. مزه‌ی پرتقال می دهد.
اصلاً شربت پرتقال است!»
موشکولو گفت: «پس من شربت سرما خوردگی می خواهم!»